

عوامل تأثیرگذار بر سیاست خارجی اسرائیل: ارائه مدلی تحلیلی

امیر محمد حاجی یوسفی*

دانشیار دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی دانشگاه شهید بهشتی

محسن اسلامی

دکتری روابط بین الملل دانشگاه شهید بهشتی

(تاریخ دریافت: ۱۶/۱/۲۷ - تاریخ تصویب: ۱۶/۱۰/۲۴)

چکیده:

در این مقاله با بررسی تفصیلی نظریه‌های سیاست خارجی در باب عوامل تأثیرگذار بر سیاست خارجی از یک سو و نظریه‌هایی که سعی در تبیین سیاست خارجی یک دولت خاص یعنی اسرائیل داشته‌اند از سوی دیگر، تلاش می‌شود مدلی برای تبیین سیاست خارجی دولت اسرائیل ارائه می‌شود. سوال اصلی مقاله این است که عوامل شکل‌دهنده و تأثیرگذار بر سیاست خارجی اسرائیل از ابتدای تأسیس این دولت تاکنون چیست و کدام عامل را می‌توان مهم‌ترین عامل نامید؟ فرضیه اصلی مقاله این است که عوامل داخلی شامل خصوصیات جغرافیایی، گروه‌های داخلی، ویژگی‌های ملی و اجتماعی (فرهنگ) و افکار عمومی و عوامل خارجی شامل ساختار نظام بین‌الملل، ماهیت اقتصاد جهانی، اتحادهای منطقه‌ای، نهادهای بین‌المللی و حقوق بین‌الملل نقش عوامل فرعی را در سیاست خارجی اسرائیل ایفاء می‌کنند، اما ماهیت دولت اسرائیل (صهیونیسم - محوری، کارکردی - محوری و قوم - محوری) عامل اصلی شکل‌دهنده و تأثیرگذار بر سیاست خارجی این دولت بوده است.

واژگان کلیدی:

نظریه‌های سیاست خارجی - نظریه‌های سیاست خارجی اسرائیل - سیاست خارجی اسرائیل - مدل تحلیلی - ماهیت دولت

۱. مقدمه

در ادبیات سیاست خارجی، نظریه‌های مختلف در خصوص سیاست، رفتار و جهت‌گیری خارجی دولت‌ها از سوی محققان ارائه شده است. از دید نگارندگان عمده‌ترین تقسیم‌بندی این نظریه‌ها براساس نظریه قدرت یا واقع‌گرایی (رنالیسم) شکل گرفته که مهم‌ترین ویژگی روابط بین‌الملل قلمداد شده است. بر این اساس، نظریه‌های سیاست خارجی را می‌توان به نظریه‌هایی که به تبیین سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ، قدرت‌های متوسط و کشورهای ضعیف می‌پردازند، تقسیم کرد. در ادبیات سیاست خارجی و روابط بین‌الملل، برای قدرت‌های بزرگ مانند آمریکا ویژگی‌هایی در نظر گرفته شده و این امر به ایجاد نظریه‌های مشخص برای تبیین سیاست و رفتار خارجی آنها منجر گردیده است. همچنین نظریه‌هایی به تبیین سیاست خارجی قدرت‌های متوسط مانند کانادا و استرالیا با این مفروض که دارای ویژگی‌های خاص هستند، پرداخته‌اند. کشورهای جهان سوم نیز در ادبیات سیاست خارجی جایگاهی ویژه دارند. این کشورهای ضعیف و کوچک قلمداد شده، در ادبیات سیاست خارجی مورد توجه خاص قرار گرفته‌اند (Persaud, 2001).

از دید نگارندگان، نظریه‌پردازی در حوزه سیاست خارجی در رشته روابط بین‌الملل از دو نقیصه کلی رنج می‌برد: نخست اینکه این نظریه‌ها عمدتاً در چهارچوب نظریه مسلط در روابط بین‌الملل یعنی نظریه قدرت (رنالیسم) به تبیین سیاست خارجی کشورها پرداخته‌اند. از این رو، نظریه‌های سیاست خارجی درباره قدرت‌های متوسط و کشورهای جهان سوم همگی در سایه نظریه‌های سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ شکل گرفته‌اند.

به عبارت دیگر، همان‌گونه که بهجت کورانی بیان می‌کند، سیاست خارجی قدرت‌های متوسط و از همه مهم‌تر کشورهای جهان سوم - کشورهایی که به انحاء مختلف دنباله‌روی قدرت‌های بزرگ هستند - مورد بررسی قرار گرفته‌اند (Korany, 1974). برای نمونه، نظریه‌های مربوط به سیاست خارجی کانادا عمدتاً با توجه به ارتباط اجتناب‌ناپذیر این کشور با برادر بزرگتر یعنی آمریکا به تبیین سیاست و رفتار خارجی این کشور پرداخته‌اند. یا همان‌گونه که رضائی بیان داشته، سیاست خارجی کشورهای جهان سوم؛ بازیگرانی که در نظام بین‌الملل دارای نقش هستند، در نظر گرفته نشده و نظریه‌پردازی درباره سیاست خارجی این کشورها به صورت جدی وجود ندارد (Ramazani, 1966).

مشکل دوم نظریه‌های سیاست خارجی در کل این است که عمدتاً نظریه‌های عام هستند و تلاش دارند به تعمیم دست یابند. به عبارت دیگر، عمده نظریه‌پردازی‌های سیاست خارجی که در چهارچوب روش پوزیتیویستی شکل گرفته‌اند، نظریه‌هایی عام هستند که مدعی تبیین سیاست و رفتار خارجی تمامی کشورها هستند. از دید نگارندگان، مهم‌ترین مشکل این

نظریه‌ها این است که خاص و تاریخی نیستند و ویژگی‌های کشورها را که به صورت تاریخی شکل گرفته‌اند، مورد توجه قرار نمی‌دهند و از این رو در بسیاری موارد این نظریه‌ها در تبیین سیاست خارجی کشورها به‌ویژه کشورهای جهان سوم با مشکل و نقص مواجه می‌شوند و نمی‌توانند بسیاری از این رفتارها را تبیین کنند.

مشکلی که در اینجا بروز می‌کند این است که نظریه‌پردازان سیاست خارجی هرگاه با موردی مواجه می‌شوند که سیاست و رفتار خارجی یک کشور با نظریه‌های عام موجود سیاست خارجی انطباق ندارد به‌جای اینکه ایراد را از نظریه بدانند، آن کشور را به رفتار در خارج از چهارچوب متداول بین‌المللی که قاعدتاً در نظریه سیاست خارجی آمده است، متهم می‌کنند. به عبارت دیگر، این نظریه‌پردازان با مفروض گرفتن صحت نظریه‌های سیاست خارجی، رفتار کشوری را که در چهارچوب آن ننگند، رفتاری غیرعادی قلمداد می‌کنند. برای نمونه، برخی محققان با متهم کردن سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به ایدئولوژیک، غیرواقع‌گرایانه بودن یا مخالف منافع ملی بودن، از همین الگو پیروی نموده‌اند. چنین اتهامی حاصل نمی‌شود مگر از آنجا که این محققان برخی نظریه‌های سیاست و رفتار خارجی را از پیش مفروض و درست (و به عبارت دیگر علمی) قلمداد می‌کنند و سپس رفتار و سیاست خارجی ایران را که در قالب آن نمی‌گنجد، غیرعادی می‌پندارند و هیچ‌گاه حاضر نیستند نظریه و چهارچوب تحلیلی خود را اصلاح کنند؛ امری که از دید ما نشان‌دهنده نوعی دگماتیسم علمی است.

در این مقاله با بررسی تفصیلی نظریه‌های موجود سیاست خارجی در باب عوامل تأثیرگذار بر سیاست خارجی و نظریه‌های تبیین‌کننده سیاست خارجی یک دولت خاص، مدلی برای تبیین سیاست خارجی دولت اسرائیل ارائه می‌شود. بدیهی است مدل‌سازی برای تبیین سیاست و رفتار خارجی یک دولت، آن هم دولتی که ویژگی‌های خاص دارد (که در همین مقاله توضیح خواهیم داد) نیاز به پژوهشی عمیق درباره: (۱) نظریه‌های سیاست خارجی موجود در رشته روابط بین‌الملل در باب عوامل تأثیرگذار بر سیاست خارجی به‌شکل عام و (۲) ادبیات موجود در باب عوامل تأثیرگذار بر سیاست خارجی اسرائیل دارد تا در نهایت بتوان با سنتز و تلفیق این دیدگاه‌ها به ارائه یک مدل پرداخت. هدف اصلی این مقاله ارائه مدلی برای تبیین سیاست خارجی اسرائیل است. البته چنین ادعایی نداریم که این مدل می‌تواند تمامی وجوه سیاست خارجی و رفتاری دولت اسرائیل را تبیین کند و این مقاله تنها تلاشی برای ارائه یک مدل تحلیلی است که البته در روش‌شناسی علوم سیاسی و روابط بین‌الملل از مشروعیت برخوردار است و می‌تواند به نظریه‌پردازی نیز منجر شود.

بر این اساس، سوال اصلی مقاله این است که عوامل شکل‌دهنده و تأثیرگذار بر سیاست خارجی اسرائیل از ابتدای تأسیس این دولت تاکنون چیست و کدام عامل را می‌توان به‌عنوان مهم‌ترین عامل نام برد؟ فرضیه اصلی مقاله این است که عوامل داخلی شامل خصوصیات جغرافیایی، گروه‌های داخلی، ویژگی‌های ملی و اجتماعی (فرهنگ) و افکار عمومی و عوامل خارجی شامل ساختار نظام بین‌الملل، ماهیت اقتصاد جهانی، اتحادهای منطقه‌ای، نهادهای بین‌المللی و حقوق بین‌الملل، به‌عنوان عوامل فرعی در سیاست خارجی اسرائیل نقش داشته‌اند، اما ماهیت دولت اسرائیل (صهیونیسم - محوری، کارکردی - محوری و قوم - محوری) عامل اصلی شکل‌دهنده و تأثیرگذار بر سیاست خارجی این دولت بوده است.

این مقاله از چند بخش تشکیل شده است. ابتدا به مهم‌ترین دلایل برای انتخاب اسرائیل به‌عنوان یک مورد مطالعاتی می‌پردازیم. سپس با مرور نظریه‌های موجود سیاست خارجی سعی می‌شود مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار بر سیاست خارجی دولت‌ها احصاء شود. در بخش بعد به مطالعه ادبیات موجود درباره سیاست خارجی اسرائیل و تلاش‌های انجام گرفته از سوی محققان در این زمینه پرداخته و به دست‌بندی آنها می‌پردازیم. در نهایت با استفاده از ادبیات سیاست خارجی به‌شکل عام و سیاست خارجی اسرائیل به‌شکل خاص، به جمع‌بندی عوامل تأثیرگذار بر سیاست خارجی اسرائیل پرداخته و ضمن ارائه یک مدل، به بررسی فرضیه خود پردازیم.

۲. چرا سیاست خارجی اسرائیل؟

شاید بتوان گفت مهم‌ترین دلیل انتخاب اسرائیل برای مطالعه در این مقاله، قاعده عقلی ضرورت شناخت دشمن است. به عبارت دیگر، دشمن‌شناسی یکی از مهم‌ترین ضروریات حفظ و بقای هر کیانی از جمله دولت‌هاست و با توجه به اینکه مهم‌ترین و جدی‌ترین تهدید جمهوری اسلامی ایران دولت اسرائیل است، شناخت سیاست و رفتار خارجی آن از مسلمات می‌باشد. اما خارج از این موضوع، عوامل دیگری نیز وجود دارد که مطالعه سیاست خارجی این دولت را ضروری و همچنین جالب می‌سازد. اسرائیل دولتی است که دارای ویژگی‌های خاص است که کمتر در دیگر واحدهای سیاسی جهان مشاهده می‌شود؛ طبعاً این ویژگی‌ها منجر می‌شود مطالعه رفتار خارجی آن با پیچیدگی‌های بسیار روبرو گردد. بسیاری از تحلیلگران، اسرائیل را دارای ویژگی‌هایی از قبیل: ملت یهودی کوچک، تنها دولت یهودی جهان، بازیگری با اهمیت در منطقه خاورمیانه، دارا بودن روابط استراتژیک با ایالات متحده، قرار گرفتن در منطقه پُرخصم و محاصره توسط همسایگان، عدم وابستگی به اتحادها و ائتلاف‌های منطقه‌ای، برخورداری از ایدئولوژی و فرهنگ خاص، تمایل به اعطای شهروندی به

کلیه یهودیان جهان و تلاش برای محو دیاسپورای یهودیان، برخورداری از سیستم حزبی رقابتی داخلی و دموکراتیک برای یهودیان خود، حفظ خویش از طریق بازدارندگی نظامی هسته‌ای و بالاخره امنیت - محوری در تمامی ابعاد حکومت می‌دانند. از این‌رو، مطالعه سیاست خارجی اسرائیل هر چند معتنا باشد اما محدود است و اندیشمندان نیز که این موضوع را مطالعه کرده‌اند معمولاً به یک وجه خاص اکتفا کرده و کمتر مطالعه‌ای جامع در این خصوص دیده می‌شود.

بررسی و مطالعه سیاست خارجی اسرائیل باید همواره با این ملاحظه همراه باشد که تحلیل سیاست خارجی این دولت یهودی بسیار متفاوت از دیگر کشورهاست؛ زیرا اسرائیل خود را گروه دموکراتیک کوچک که در پی حق تعیین سرنوشت - ایجاد دولت - است، می‌پندارد (Jones & Murphy, 2002). این تعریف منجر به بروز مشکلات اساسی و پیچیدگی‌های درونی بسیار خواهد شد که در سیاست خارجی متبلور می‌شود. اسرائیل به‌عنوان دولتی یهودی با سیاست چندبُعدی چنین تعریف می‌شود: "ملتی که دارای سرزمین است و آوارگان بسیار دارد؛ سرزمینی که میان یهودیان و فلسطینی‌ها تقسیم شده است". صحبت از یک منفعت عام یهود است و اینکه سیاست خارجی کشوری چون اسرائیل باید منافع یهودیان جهان را هم مورد ملاحظه قرار دهد. اسرائیل در برابر آن دسته از کشورهایی که دیاسپورای یهود را در خود جای داده‌اند، سیاستی متفاوت اتخاذ می‌کند؛ چرا که یکی از آرمان‌های اولیه دولت اسرائیل، بازگرداندن یهودیان پراکنده جهان به سرزمین اسرائیل بوده است. بی‌تردید هیچ کشوری در دنیا وجود ندارد که همانند اسرائیل عمل نماید (Jones & Murphy, 2002).

دوگانگی سیاست خارجی اسرائیل نیز به این پیچیدگی می‌افزاید. اسرائیل از یک سو توسعه‌طلب است و همواره در جهت توسعه و گسترش مرزهای سرزمینی، قدرت و امنیت خویش در جنگ‌ها و تنازعات منطقه‌ای وارد شده است (Hinnebusch, 2003: chapter 7). از سوی دیگر، اسرائیل آسیب‌پذیرترین محیط امنیتی را دارد. محیط منازعه‌آمیز منطقه‌ای که اسرائیل در آن قرار گرفته به همراه وجود روابط استراتژیک با ایالات متحده و حمایت‌های اقتصادی - سیاسی این کشور از اسرائیل، بحثی مهم در مطالعه سیاست خارجی اسرائیل تشکیل می‌دهد (Dowty, 1998: chapter 5). استراتژی اسرائیل در انطباق خویش با مشکلات منطقه‌ای از قبیل وجود معارضان عرب و توجه به قدرت‌های بین‌المللی منجر به ظهور یک سیاست نظامی محور تهاجمی گردیده است و سیاست خارجی اسرائیل را به سیاستی دفاعی - امنیتی تبدیل کرده است. این دوگانگی در سیاست خارجی اسرائیل منجر بدان شده است که اسرائیل همواره عوامل امنیتی را محور اصلی چهارچوب سیاست خارجی خود بداند.

از سوی دیگر، اسرائیل دارای ویژگی‌های جمعیتی و اقتصادی خاص است. جمعیت اسرائیل بسیار کمتر از فرانسه و یا آفریقای جنوبی است و یا اقتصاد ملی اسرائیل بسیار نزدیک ایران است و آن‌چنان در اقتصاد جهان تاثیرگذار نیست، اما سطح ثروت این کشور با انگلستان برابری می‌کند و یا آنکه اهمیت اسرائیل در سیاست جهانی با توجه به جایگاه همسایگان و وجود روابط خاص و ویژه با ایالات متحده، در سطح بالایی است (Beasley, et all., 2002). در نهایت، ماهیت تصنعی دولت اسرائیل و تأسیس این کشور نیز از جمله نکات مهم است که این کشور را به شکل خاص درآورده و لذا تحلیل سیاست خارجی این کشور را با پیچیدگی مواجه می‌کند. اسرائیل با حمایت قدرت‌های بزرگ توانست با تصرف سرزمین‌های اعراب، شرایط ایجاد کشوری یهودی را در نیمه قرن بیستم فراهم کند و با جذب مهاجران یهود به ایجاد کشوری تصنعی اقدام نماید. این کشور با حمایت قدرت‌های بزرگ توانست با مشکلات امنیتی مقابله کرده و به کشوری کارکردی برای ایالات متحده امریکا در منطقه تبدیل شود.

۳. بررسی عوامل مؤثر در شکل‌گیری سیاست خارجی

نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل در بررسی عوامل مؤثر در شکل‌گیری سیاست خارجی به چند گروه تقسیم می‌شوند. عده‌ای به تحلیل‌های کلان روی آورده‌اند و عده‌ای تحلیل خویش را بر پایه سطح خرد استوار ساخته‌اند. عده‌ای نیز از تحلیل‌های تلفیقی خرد و کلان بهره برده‌اند؛ اما به درستی پس از گذشت زمان و تغییرات وسیع در تعامل میان کشورها و اهمیت عوامل دیگر به جز نقش دولت‌ها در نظام بین‌المللی، نظریه‌پردازی در عرصه سیاست خارجی عمدتاً به سمت استقبال از تحلیل‌های چندعلیتی تغییر یافته است. به هر حال، عده‌ای به عوامل داخلی به‌عنوان عوامل با اهمیت در شکل‌گیری سیاست خارجی استناد جسته‌اند و عده‌ای نیز به عوامل بیرونی و بین‌المللی توجه ویژه داشته‌اند؛ برخی نیز از دو دسته عوامل داخلی و بین‌المللی بهره گرفته‌اند.

در مجموع باید اشاره کرد که توجه به اصول و مفاهیم رهیافت‌های متفاوت و بهره‌گیری از عوامل مؤثر در تبیین سیاست خارجی، از جمله اقدامات ارزنده است که می‌تواند به ارائه تحلیلی جامع در مطالعه سیاست خارجی کشورها منجر گردد. در ادامه با بررسی رهیافت‌های متعدد راه برای ارائه مدلی برای تحلیل سیاست خارجی اسرائیل باز می‌شود.

۳-۱. رهیافت کلان

این رهیافت، ناظر بر عوامل بین‌المللی است. نظریه‌پردازان این رهیافت بر این باورند که عوامل بین‌المللی و یا همان نظام بین‌المللی است که به‌واسطه ایجاد محدودیت‌ها بر واحدها،

رفتار خارجی دولت‌ها را شکل می‌دهد. در این راستا تأثیرات ساختار نظام بین‌المللی، خصوصیات حقوقی، سیاسی و اقتصادی این ساختار و ارزش‌ها و هنجارهای جهانی به‌عنوان عوامل اصلی شکل‌گیری سیاست خارجی کشورها شناخته می‌شوند (Holsti, 1995: part II). نظریه‌پردازانی چون مورگنتا، مک کلايو، مدلسکی، روزکرانس، کاپلان و والتز از جمله مشهورترین نظریه‌پردازان این رهیافت هستند. مورگنتا با بهره‌گیری از نظریه هابز و توجه خاص او به رهیافت و سرشت منفی انسان، پایه‌گذار مکتب رئالیسم شد. مورگنتا با طرح تئوری موازنه قوا در روابط بین‌المللی بر این اعتقاد بود که روابط بین‌المللی ناشی از منافع ملی است که از طریق قدرت کسب می‌شود. منافع ملی نیز از انگیزه تمایل بقا سرچشمه می‌گیرد و به جهت اینکه محدودیت در امکانات وجود دارد، انگیزه تمایل بقا افزایش می‌یابد. مورگنتا بر این باور بود که بیش از هر چیز، کشور مسئول تضمین بقای هویت فیزیکی، سیاسی و فرهنگی خویش در برابر تعرضات دیگر کشورهاست (Morgenthau, 1954: 36).

از دید والتز، ایراد اساسی نظریه سیاست خارجی مورگنتا این است که فطرت انسانی را سائق اصلی سیاست خارجی دولت‌ها می‌داند که به‌دنبال کسب قدرت و افزایش آن هستند. به عبارت دیگر، این نظریه نمی‌تواند عامل اساسی تأثیرگذار بر رفتار و سیاست خارجی کشورها را به‌شکل علمی نشان دهد. از این رو، والتز با ارائه نظریه رئالیسم ساختاری به‌دنبال اصلاح و تکمیل نظریه رئالیسم کلاسیک برآمده است. مهم‌ترین اقدامی که واقع‌گرایی ساختارگرا انجام داده است، ترسیم تأثیر ساختار بین‌المللی بر رفتار دولت‌هاست (Waltz, 1979).

ساختار از دید والتز با نحوه قرار گرفتن اجزا در کنار هم تعریف می‌شود و ساختار بین‌المللی مرکب از سه عامل است. عامل نخست مربوط به اصولی است که به‌وسیله آن سیستم هدایت می‌شود و نظم می‌یابد. از دید والتز، ساختار بین‌المللی مانند ساختار سیاست داخلی نیست که در آن رابطه‌ای سلسله‌مراتبی وجود دارد و در آن واحدها با استناد به درجه اقتدار و یا نوع، کارکردی را به اجرا می‌گذارند و از یکدیگر تمایز صوری پیدا می‌کنند؛ بلکه ساختار مبتنی بر آناشسی و یا همان وضعیت فاقد مرجع فائده مرکزی است. عامل دوم، مربوط به ویژگی واحدهاست. از نظر والتز در سیستم بین‌المللی هر یک از واحدها دارای حاکمیت مشابه و دارای کارکردی مشابه‌اند. مثلاً هر کدام از واحدها این کارکرد را دارند که امنیت خویش را تأمین نمایند. این یک مشابهت کارکردی است. عامل سوم که مهم‌ترین نقش را در تعریف ساختار بین‌المللی دارد مربوط به نحوه توزیع توانایی‌ها در میان واحدهاست که بر این اساس ساختارهای تک‌قطبی، دوقطبی یا چندقطبی شکل می‌گیرند.

از نظر والتز تغییر و دگرگونی در هرکدام از این عوامل موجب تغییر و دگرگونی در ساختار می‌شود. اما تأثیر هر کدام از اینها متفاوت است. بدین معنا که تغییر در عامل اول بسیار

نادر است. زیرا بسیار بعید است که نظام بین‌المللی از قوه‌ای فائقه برخوردار باشد. تغییر در عامل دوم نیز در حقیقت مانند عامل اول است چراکه تنوع کارکردها زمانی خواهد بود که سیستم بین‌المللی به نظم سلسله‌مراتبی متصّف گردد که همانطور که اشاره شد، بعید است. اما تغییر در عامل سوم که *واتز* بدان بسیار توجه دارد و آن را توضیح‌دهنده رفتار دولت‌ها می‌داند، تغییر در قابلیت‌ها و توانایی واحدها و نحوه توزیع آن است.

بنابراین، نقطه عزیمت رئالیسم ساختاری، «ساختار بین‌الملل» است نه فطرت انسانی، آنطور که واقع‌گرایان کلاسیک معتقد بودند. واحد تحلیل رئالیست‌های ساختاری همان دولت‌ها هستند. منتهی این دولت‌ها در چهارچوب ساختار بین‌المللی محصورند و به‌طور غیرمستقیم از جانب برخی ساختارها، محدود می‌گردند و این ساختارها هستند که بر رفتار دولت‌ها اثر می‌گذارند (حاجی یوسفی، ۱۳۸۱).

۲-۳. رهیافت خرد

تحلیلگران رهیافت خرد در مقابل نظریه‌پردازان رهیافت پیشین قرار دارند. این تحلیلگران به نقد نظریه‌های واقع‌گرایانه و تأثیرات عوامل سیستمی پرداخته‌اند و با این نقد، پایه‌گذار رهیافتی جدید می‌شوند که در آن رفتار خارجی کشورها تابعی از عوامل داخلی است. البته پیروان این رهیافت متدلورژیک خود به دو گروه عینی‌گرا و ذهنی‌گرا تقسیم می‌شوند (Rosenau, 1971). عینی‌گراها رفتار سیاست خارجی کشور را تابع مقتضیات داخلی و محیط استقرار هر واحد خاص جغرافیایی می‌دانند. درحالی‌که ذهنی‌گراها به پویای تصمیم‌گیری توجه داشته و اثرات آن را بر شکل‌گیری و اجرای تصمیمات مورد بررسی قرار می‌دهند. دو نماینده مهم این رویکرد، *ریچارد اسنایدر* و *جوزف فرانکل* هستند (Rosenau, 1967).

برای نمونه، می‌توان به نظریه *اسنایدر* و همکارانش برای فهم این رهیافت اشاره کرد. آنان بر این باورند که برای درک کنش و واکنش میان کشورها لازم است تا نیروهای تأثیرگذار بر ذهنیت تصمیم‌گیرندگان مورد بررسی قرار گیرند. *اسنایدر* و همکارانش به برداشت‌های تصمیم‌گیران بسیار اهمیت داده‌اند. زیرا از دید آنان این برداشت‌ها نگرش سیاست‌گذاران به واقعیات را شکل داده و آنها را به اتخاذ تصمیمات بعدی خود برمی‌انگیزاند. متغیرهایی چون باورها و نقش‌های تصمیم‌گیران، تقاضاهای دیوانسالارانه، گروه‌های ذی‌نفوذ سیاسی و اجتماعی و محدودیت‌های خارجی که بر سیاست‌های آنها اعمال می‌شود، چهارچوب تحلیلی *اسنایدر* و همکارانش را تشکیل می‌دهند (Coulombis & Wolf, 7 chapter 1990). به طور خلاصه می‌توان گفت تمرکز بر موضوع تصمیم‌گیری در عرصه سیاست خارجی به‌عنوان مهم‌ترین فاکتور در مطالعه سیاست خارجی از دید *اسنایدر* و همکارانش برجسته شده است.

به عبارت دیگر، برای درک چرایی حوادث، شرایط و الگوهای اندرکنش که از کنش دولت‌ها حاصل می‌شود، باید به تحلیل تصمیم‌گیری در سیاست خارجی پرداخت (حاجی یوسفی، ۱۳۸۴: ۴۸).

۳-۳. رهیافت تلفیقی

رهیافت سوم به جهت کاستی‌های رهیافت‌های پیشین مورد توجه نظریه‌پردازان سیاست خارجی قرار گرفت. از یک سو توجه خاص به عوامل بین‌المللی و عدم توجه به عناصر داخلی و بالعکس توجه خاص به عناصر داخلی و عدم لحاظ عناصر بین‌المللی منجر بدان شد که رهیافت سوم مورد توجه قرار گیرد. در واقع، توجه تحلیلگران به رهیافت سوم از آن جهت است که هم به موانع و امکانات محیط عملیاتی خارجی ملت و هم به جو روانی داخلی غالب در نظام ملی توجه می‌کند. به واسطه این توجه، میدانی وسیع‌تر از اطلاعات ایجاد می‌شود و لذا تجزیه و تحلیل جامع‌تری پدید می‌آید. برخی بر این باورند که صحبت از اهداف سیاست خارجی بدون در نظر گرفتن واحد روانی انگیزشی و صحنه عملیاتی که این واحد در آن به هدف‌هایش می‌پردازد، غیرممکن است (Hanrieder, 1962). از دید هانریدر نه تنها تعیین و تثبیت ارزش‌های داخلی شدیداً از جو بین‌الملل تأثیر می‌پذیرد، بلکه تصمیم‌گیرندگان ملی نیز به میزان زیادی از این حقیقت آگاه شده‌اند که رویدادهای خارجی بر تعیین و تخصیص ارزش‌هایی که به‌طور سنتی و عمدتاً از وظائف ساخت‌ها و نهادهای ملی بوده‌اند، کم‌وبیش متأثرند (Hanrieder, 1967). دو تن از مهم‌ترین نظریه‌پردازان رهیافت تلفیقی جیمز روزنا و مایکل برچر هستند (Brecher, 1972; Rosenau, 1967 & 1971).

۴. نظریه‌پردازی در مورد سیاست خارجی اسرائیل

در این بخش ابتدا به مهم‌ترین تلاش‌های موجود برای تبیین سیاست خارجی اسرائیل اشاره نموده و سپس به دسته‌بندی این تلاش‌های نظری می‌پردازیم تا از این طریق هم ادبیات موجود سیاست خارجی اسرائیل را نشان دهیم و هم بتوانیم دیدگاه خود را مشخص سازیم تا زمینه برای ارائه الگوی تحلیلی سیاست خارجی اسرائیل فراهم گردد.

مطالعه سیاست خارجی اسرائیل به اشکال متعدد از سوی پژوهشگران و تحلیلگران مسائل سیاست خارجی مورد توجه قرار گرفته است. مهم‌ترین ویژگی‌های این ادبیات را می‌توان به شکل زیر تلخیص کرد:

نخست آنکه در اکثر مقالات و کتب تحقیقی موجود، به سیاست خارجی اسرائیل از نگاه روابط خارجی اسرائیل با کشورهای کوچک و بزرگ جهان توجه شده است و کمتر تلاشی

جهت ارائه چهارچوبی تئوریک برای فهم سیاست خارجی اسرائیل انجام گرفته است. دوم آنکه توجه اصلی پژوهشگران به نگارش کتب و مقالات درباره ساختار کشور اسرائیل می‌باشد. در این حوزه سعی می‌گردد، کشور اسرائیل از سال ۱۹۴۸ تاکنون مورد معرفی قرار گیرد و در لابلای این نوشته‌ها توجه به سیاست خارجی اسرائیل در قالب یک بخش و یا یک فصل قابل مشاهده است. سوم آنکه حجمی عظیم از منابع موجود به بررسی روابط اعراب و اسرائیل پرداخته‌اند و سیاست خارجی اسرائیل در مورد دیگر کشورها در مقایسه مورد توجه کمتر واقع شده است. چهارم آنکه در بسیاری از نوشته‌های مرتبط به سیاست خارجی اسرائیل، نویسندگان از سیاست خارجی با عنوان سیاست امنیتی یاد کرده‌اند. به عبارت دیگر، سیاست دفاعی - امنیتی و توان اسرائیل در پاسخ‌گویی به تهدیدات احتمالی از محورهای اصلی سیاست خارجی به‌شمار رفته است. در این راستا سیاست خارجی امنیتی پیش از واژگان دیگر مورد استفاده قرار گرفته است.

برای جلوگیری از تفصیل زاید در این مقاله صرفاً با ذکر برخی از مهم‌ترین منابع موجود در مورد سیاست خارجی اسرائیل، به دسته‌بندی نویسندگان این حوزه از لحاظ تحلیلی می‌پردازیم. بی‌تردید مهم‌ترین نویسنده در این حوزه *مایکل برچر* است که اثر مشهورش با عنوان *سیستم سیاست خارجی اسرائیل به‌دنبال فهم سیاست خارجی اسرائیل و فرایندهای تصمیم‌گیری خارجی اسرائیل* می‌باشد (Brecher, 1972). کتاب دیگری که شاید بتوان گفت بعد از کتاب برچر یکی از مهم‌ترین تلاش‌های نظری برای تبیین سیاست خارجی اسرائیل است، توسط *افیرا سلیکتار* نگارش شده است. وی در کتاب خود با عنوان *صهیونیسم نو و سیستم سیاست خارجی اسرائیل به بررسی نظام عقاید (فکری) و تاثیر آن بر سیاست خارجی اقدام کرده و پس از ارایه چارچوب نظری در فصل یکم به انطباق آن بر سیاست خارجی اسرائیل پرداخته است* (Seliktar, 1986; Rynhold, 2007). *آلن دوتی* از دیگر نویسندگان برجسته حوزه سیاست خارجی اسرائیل به‌شمار می‌رود. مقاله وی تحت عنوان «سیاست خارجی اسرائیل و قضیه یهودی» (Dowty, 1999) از جمله مقالات مفید در حوزه سیاست خارجی اسرائیل است. هم‌چنین وی در کتاب *دولت یهودی: یک قرن بعد* به موضوع سیاست خارجی اسرائیل در قالب ویژگی‌های امنیتی آن می‌پردازد (Dowty, 1998). *اسرائیل: نخستین دوره صدساله از افرایم کارش* که در چهار مجلد منتشر شده از دیگر کتب مفید در حوزه مطالعات اسرائیل به ویژه سیاست خارجی آن است (Karsh, 1999). جلد دوم در مورد جنگ و صلح و جلد چهارم در مورد جایگاه اسرائیل در نظام بین‌الملل است که هر دو به سیاست خارجی اسرائیل مرتبط است. *سازن سوفر* در کتاب خود با عنوان *صهیونیسم و بنیادهای دیپلماسی اسرائیل* معتقد است بنیاد سیاست خارجی اسرائیل در سال‌های قبل از تاسیس آن

گذاشته شده و به دنبال فهم اندیشه سیاسی جامعه یهودی اسرائیل در مورد روابط جهانی و دیپلماسی است (Sofer, 1998). در نهایت می توان به کتاب رابرت فریدمن تحت عنوان پنجاه سال حیات اسرائیل اشاره کرد که شامل مقالاتی درباره روابط خارجی این دولت است که توسط متخصصان این حوزه نگارش شده است. (Freedman, 2000).

با مطالعه ادبیات موجود در خصوص سیاست خارجی اسرائیل می توان پژوهشگران سیاست خارجی اسرائیل را به لحاظ تحلیلی در تقسیم بندی های مختلف قرار داد. **گروه نخست** به جهت وجود شرایط امنیتی، بررسی سیاست خارجی را منطبق با آموزه های پارادایم واقع گرایی دانسته و همراهی سیاست خارجی اسرائیل با رهیافت واقع گرایی را قاعده ای عمومی و استثناپذیر تصور کرده اند. از دید این عده، اسرائیل در جایگاه یک قدرت برتر منطقه ای قرار داشته و رابطه اش با دنیای پهناور عربی در قالب بازی با حاصل جمع صفر تعریف می شود. از این رو، هر نوع همکاری چندجانبه اسرائیل و دیگر همسایگان از دریچه مسائل امنیتی نگریسته می شود. همین عده از تحلیلگران بر این باورند که به رغم تغییرات شگرف سال ۱۹۸۹ در نظام بین المللی و در ادامه فروپاشی شوروی، این دیدگاه سنتی که «اسرائیل سیاست خارجی ندارد؛ جز یک سیاست دفاعی» همچنان دیدگاه مسلط دولت یهودی در مواجهه با محیط خارجی اش می باشد (Jones, 2001). این تحلیل، عمومی ترین تحلیل درخصوص مطالعه سیاست خارجی اسرائیل محسوب می شود و پژوهشگران بسیاری در این دسته قرار گرفته اند.

گروه دوم از پژوهشگران بر این باورند که اقدام اسرائیل به امضای توافقنامه های رسمی صلح با دیگر کشورها (اردن و مصر) و یا شرکت در مذاکرات صلح با اعراب و گسترش روابط دیپلماتیک خود با کشورهای همسایه و غیرهمسایه، برخاسته از دلایل غیرامنیتی است. به عنوان مثال، شرکت اسرائیل در مذاکرات صلح با فلسطینیان بی ارتباط با فشار افکار عمومی و خواسته مردم اسرائیل جهت تجدید روابط با دنیای عرب نبوده است و یا تأثیر عوامل بین المللی همچون درخواست جامعه بین الملل برای اتمام منازعه اعراب و اسرائیل نیز در این رابطه مؤثر است. این در حقیقت نشان دهنده تأثیر عوامل داخلی و بین المللی بر شکل گیری سیاست خارجی است (Jones, 2001). به عبارت دیگر در این طیف، مطالعه سیاست خارجی اسرائیل همچون مطالعه سیاست خارجی دیگر کشورها بوده و طبعاً رفتار خارجی اسرائیل با مدل های رایج شکل گیری سیاست خارجی تطابق دارد.

گروه سوم از پژوهشگران، سیاست خارجی اسرائیل را همانند دیگر کشورها نشئت گرفته از منافع و ایدئولوژی می دانند. البته این عده معتقدند که احتمالاً در اسرائیل نقش منافع و ایدئولوژی بسیار پررنگ تر و پیچیده تر می باشد (Dowty, 1999). اینان چنین استدلال می کنند که

نگاه اسرائیل به جهان برگرفته از فرهنگ سیاسی آن است. این نگاه، نگاهی یهودی است. نگاهی که ریشه در تاریخ یهود و جریانات متعدد و تحولات آن دارد.

بنابراین، سه رویکرد تحلیلی فوق، مطالعه سیاست خارجی اسرائیل را طی سال‌های گذشته به تکامل رسانده است. نگاه اول برگرفته از یک رویکردی واقع‌گرایانه و با لحاظ مولفه‌های امنیتی و نظامی به موضوع سیاست خارجی اسرائیل می‌پردازد. رویکرد تحلیلی دوم، در پی آن است که بر اساس نظریه‌های موجود سیاست خارجی و عوامل مؤثر در شکل‌گیری سیاست خارجی کشورها، به موضوع اسرائیل بپردازد و لذا با بهره‌گیری از عوامل مؤثر داخلی و بین‌المللی، سیاست خارجی اسرائیل را مورد مطالعه قرار دهد. رویکرد سوم در تلاش است با بهره‌گیری از نظریه *مایکل برچر* در کتاب *سیستم سیاست خارجی اسرائیل*، به وجود طیفی خاص و یا به تعبیر دیگر نگرشی خاص در میان رهبران اسرائیلی و تصمیم‌گیران اسرائیلی بیش از همه تأکید نماید. این رویکرد بر این باور است که نگرش یهودی در تمام ابعاد سیاست داخلی و خارجی ریشه دوانیده و این یهودی - محوری در تصمیم‌سازی‌ها بسیار تأثیر دارد. اما آنچه در این مقاله مورد توجه قرار خواهد گرفت، رویکرد چهارمی است که تکمیل‌کننده تلاش‌های سه رویکرد فوق در صحنه مطالعه سیاست خارجی اسرائیل است. در این رویکرد، با سه متغیر مستقل، میانی و وابسته روبرو هستیم. متغیر مستقل: ماهیت دولت اسرائیل، متغیر وابسته: سیاست خارجی اسرائیل و متغیر میانی: مجموعه‌ای از عوامل بین‌المللی و داخلی شامل ساختار نظام بین‌الملل، ماهیت اقتصاد جهانی، اتحادهای منطقه‌ای، نهادهای بین‌المللی و حقوق بین‌الملل، خصوصیات جغرافیایی، گروه‌های داخلی، افکار عمومی داخلی، و ویژگی‌های ملی اجتماعی (فرهنگ) می‌باشد. برپایه چنین نظام تحلیلی تلاش می‌شود الگوی تحلیلی سیاست خارجی اسرائیل ارائه شود.

۵. ارائه مدلی مناسب برای تحلیل سیاست خارجی اسرائیل

با مطالعه ادبیات موجود در مورد سیاست خارجی به شکل عام و سیاست خارجی اسرائیل به شکل خاص در این بخش به دنبال بررسی عوامل تأثیرگذار بر سیاست خارجی اسرائیل و ارائه مدلی تحلیلی می‌باشیم. عوامل متعدد در شکل‌گیری سیاست خارجی کشورهای جهان نقش دارند که در صفحات پیش به این دسته عوامل از دید نظریه‌های مختلف سیاست خارجی به شکل عام و سیاست خارجی اسرائیل به شکل خاص اشاره شد. برای تبیین چگونگی شکل‌گیری سیاست خارجی، باید به تمییز میان محیط خارجی - آن دسته از عوامل و شرایط خارجی که بر تصمیمات کشور تأثیر دارد - و محیط داخلی، پرداخت. در ادامه به این دسته از

عوامل محیطی اشاره می‌شود و با بهره‌گیری از این تعریف در جهت ارائه مدلی مناسب برای تحلیل سیاست خارجی اسرائیل گام برمی‌داریم.

۵-۱. محیط خارجی و سیستمی تأثیرگذار بر سیاست‌گذاری خارجی

۵-۱-۱. ساختار نظام بین‌الملل

همان‌طور که توضیح داده شد، ساختار قدرت در سیستم بین‌المللی منجر به ایجاد فرصت‌ها، تهدیدات و محدودیت‌هایی برای کشورهای جهان می‌شود. به‌عنوان مثال، ساختار قدرت در دوران جنگ سرد منجر به ظهور فشار و محدودیت فراوان برای کشورهای کوچک دنیا گردید و بسیاری از این کشورها را وادار کرد تا به یکی از دو قطب عمده یعنی ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی بپیوندند. به‌طور کلی، نقش ساختار قدرت در نظام بین‌المللی در شکل‌گیری سیاست خارجی بسیار اهمیت دارد. این اهمیت در نزد رئالیست‌های ساختارگرا به اوج خود می‌رسد؛ لذا پژوهشگر باید در سیر مطالعه سیاست خارجی به نقش ساختار قدرت در سیستم بین‌المللی توجه ویژه نماید.

۵-۱-۲. ماهیت اقتصاد جهانی

با توجه به گسترش تحولات عظیم در اقتصاد جهانی از اواخر قرن بیستم و گسترش بازارهای مالی و درهم تنیده شدن اقتصادهای ملی و منطقه‌ای و ظهور بازار بین‌المللی سرمایه، فرایند شکل‌گیری سیاست خارجی کشورهای جهان، بیش از پیش متأثر شده است. نقش و تأثیر اقتصاد جهانی در شکل‌گیری سیاست خارجی در سال‌های پایانی قرن بیستم به اوج خود رسیده است و می‌توان گفت این تأثیر بیشتر جنبه محدودیت‌آفرین داشته است؛ پدیده‌ای که همانا جهانی‌شدن نامیده شده است. در مجموع می‌توان اظهار داشت هر چه کشوری از زیرساخت‌های اقتصادی پیشرفته برخوردار باشد و از سطح مطلوب در شاخص‌های اقتصادی بهره‌مند باشد، از قدرت مانور بیشتری در سیاست خارجی برخوردار خواهد بود (Hinnebusch, 2003, chapter 8).

۵-۱-۳. اتحادهای منطقه‌ای

یکی دیگر از ابعاد تأثیر محیط خارجی بر رفتار خارجی کشورها، ورود کشورها به ائتلاف‌ها و اتحادهای منطقه‌ای و بین‌المللی است. بیشتر کشورها رفتار خارجی خویش را در پاسخ به رفتار دیگر کشورها تنظیم می‌کنند. در این راستا، دولت‌ها با امضای پیمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی سعی در تنظیم روابط خارجی خویش در سطح منطقه و جهان می‌نمایند

و بالطبع مجبور می‌شوند مطابق با ماهیت و جهت‌گیری‌های ائتلاف و اتحاد خاص رفتار نمایند.

۴-۱-۵. نهادهای بین‌المللی و حقوق بین‌الملل

یکی از عوامل بین‌المللی مؤثر در شکل‌گیری سیاست خارجی کشورها، مسئله نژادها و هنجارها، تعهدات ناشی از حقوق بین‌المللی، نهادها و سازمان‌های بین‌المللی و افکار عمومی جهانی است. هر کشوری به‌واسطه پذیرفته شدن در یکی از سازمان‌های مهم بین‌المللی خود را ملزم به رعایت تعهداتی می‌نماید که این تعهدات ممکن است به‌صورت رسمی و یا غیررسمی شناخته شوند. دولت‌ها همواره در میان تاروپودی از تعهدات صریح و یا مبهم و نامرئی گرفتارند (Clark&White, 1981).

۲-۵. محیط داخلی

بی‌تردید محیط داخلی و متغیرهای ملی از جمله عوامل مؤثر و تضمین‌کننده سیاست خارجی کشورها به‌شمار می‌روند. اهداف، تصمیمات و اقدامات سیاست خارجی برای پاسخ‌گویی باید به نیاز عمومی جامعه و پیشبرد منافع ویژه گروه‌های داخلی، احزاب سیاسی و سازمان‌های اقتصادی توجه نمایند. فرایند شکل‌گیری رفتار خارجی کشورها در پرتو تعامل با سیاست داخلی شکل می‌گیرد. به‌عنوان مثال، پیروان نظریه تصمیم‌گیری بر این باورند که حکومت‌ها یکپارچه عمل نمی‌کنند بلکه تحت تأثیر انتخابات، افکار عمومی، فشار نخبگان سیاسی، گروه‌های فشار، تمایلات ایدئولوژیک و بوروکراسی هستند. نظریه‌پردازان تصمیم‌گیری به فرایندهای داخلی یک کشور، توجه دارند (سریع‌القلم، ۱۳۷۹). در ادامه به برخی از مهم‌ترین عوامل داخلی تأثیرگذار بر سیاست خارجی می‌پردازیم.

۱-۲-۵. خصوصیات جغرافیایی

مکان جغرافیایی یک واحد سیاسی در نقشه جهان، تعداد و وسعت خاک همسایگان آن کشور، منابع طبیعی موجود و نیز میزان و نحوه دسترسی به جهان خارج بخشی از مؤلفه‌های ثابت در مقوله سیاست‌گذاری خارجی به‌شمار می‌آیند. شاید ثابت‌ترین عامل مسلط در سیاست دولت - ملت‌ها همین متغیر باشد (Macridis, 1992).

۲-۲-۵. ماهیت دولت (state)

مفهوم دولت مفهومی کلیدی و اساسی در فهم سیستم بین‌المللی و سیاست خارجی کشورها محسوب می‌شود. از آنجا که مکاتب روابط بین‌الملل نسبت به نقش ماهیت دولت در شکل‌گیری سیاست خارجی کم‌توجه بوده‌اند و بدان جهت که نگارندگان معتقدند ماهیت، ذات

و طبیعت دولت‌ها نقش بسزا در چگونگی شکل‌گیری سیاست خارجی و تحولات روابط بین‌الملل دارد، لذا به‌عنوان متغیر مستقل در مدل تحلیلی سیاست خارجی اسرائیل مورد توجه قرار می‌گیرد. تبیین و توضیح این عامل در ذیل مدل تحلیلی خواهد آمد.

۳-۲-۵. ویژگی‌های ملی و اجتماعی (فرهنگ)

مقصود از خصوصیات و ویژگی‌های ملی و اجتماعی مقوله‌هایی چون ارزش‌ها و اعتقادات، فرهنگ و ایدئولوژی جامعه، فرهنگ سیاسی، ساختار اجتماعی و فرهنگی جامعه می‌باشد. ویژگی‌ها و خصوصیات ملی جوامع در روند تدوین سیاست خارجی آنها تأثیر می‌گذارد. گاه ممکن است هدف‌های سیاست خارجی در چهارچوب یک ایدئولوژی خاص تعریف و تبیین شود (Macridis, 1992).

۴-۲-۵. افکار عمومی داخلی

افکار عمومی می‌تواند در راستای اقدام سیاست خارجی موضع حمایتی یا مخالفی داشته باشد. به‌عنوان مثال اقدام به جنگ با یک کشور، امضای توافقنامه تجاری با کشور دیگر و یا دخالت در امور داخلی دیگر کشورها به‌واسطه ملاحظات حمایت از حقوق بشر می‌تواند منجر به تحریک و یا حمایت افکار عمومی گردد. بالطبع در کشورهای دموکراتیک این سطح تأثیر سیاست خارجی از افکار عمومی بیشتر خواهد بود.

۵-۲-۵. گروه‌های اجتماعی

دولتمردان توجه زیادی نسبت به نظرات، آرا و افکار گروه‌های مشخص و سازمان‌یافته اجتماعی مانند احزاب دارند؛ حتی ممکن است این توجه بیش از توجهی باشد که به خود جامعه دارند. گروه‌های ذی‌نفع به‌جهت حرکت در مسیر مشخص و توانایی جهت بسیج نیروها برای تحت فشار قرار دادن و متقاعد کردن در نظر دولتمردان اهمیت می‌یابند. خاستگاه این گروه‌ها می‌تواند اقتصادی، اجتماعی، وابستگی‌های مذهبی، قومی و سیاسی باشد. میزان تأثیر و نفوذ گروه‌های ذی‌نفوذ بر سیاست خارجی به میزان انسجام و سازماندهی گروه‌ها، روابط بین گروه مربوط و هیئت حاکمه و موضوع مورد بحث، بستگی دارد (باربر و اسمیت، ۱۳۷۴).

۳-۵. مدل تحلیل سیاست خارجی اسرائیل

همان‌طور که در فرضیه اشاره شد، عوامل مختلف بر سیاست خارجی اسرائیل تأثیر می‌گذارند که بنابر ادعای مقاله از میان آنها ماهیت دولت اسرائیل به‌عنوان عامل اصلی در

شکل‌گیری سیاست خارجی اسرائیل به حساب می‌آید. از این رو تلاش اصلی این بخش بر این پایه استوار می‌گردد که میزان اهمیت و تأثیر این عامل را در شکل‌گیری سیاست خارجی اسرائیل نشان دهد. از آنجا که مطالعه نقش ماهیت دولت، در روابط بین‌المللی کمتر مورد توجه تحلیلگران و نظریه‌پردازان قرار گرفته است و اصولاً مکاتب و پارادایم‌های فکری همچون واقع‌گرایی، کثرت‌گرایی و جهان‌گرایی در خصوص پرداختن به ماهیت دولت و اینکه دولت چیست، بی‌تفاوت بوده‌اند، لذا تلاش مقاله مضاعف می‌گردد (حاجی یوسفی، ۱۳۷۸). توجه به عاملی چون ماهیت دولت به‌عنوان عنصری تأثیرگذار در سیاست خارجی اسرائیل از جمله ویژگی‌های بدیع این مقاله است که از سوی تحلیلگران سیاست خارجی اسرائیل مغفول واقع شده است. از سوی دیگر، در این مقاله ماهیت دولت اسرائیل به‌عنوان متغیر مستقل، مورد توجه قرار گرفته است.

مفهوم دولت به‌عنوان مفهومی کلیدی و اساسی در فهم سیستم بین‌المللی، محسوب می‌شود. هر دو نظریه واقع‌گرایی کلاسیک و واقع‌گرایی ساختاری، دولت‌ها را مهم‌ترین بازیگران صحنه بین‌الملل و در نتیجه مهم‌ترین واحد تحلیل در تبیین روابط بین‌الملل می‌شناسند. از نظر هواداران این دو نظریه مطالعه روابط بین‌الملل در واقع مطالعه روابط میان دولت‌ها است. برای فهم رفتار دولت باید اهداف، ویژگی‌ها و خصائص آن را شناخت. به اعتقاد محققان واقع‌گرا، مهم‌ترین هدف دولت افزایش قدرت خویش است. به عبارت دیگر همه دولت‌ها در جهت حفظ و بیشینه کردن قدرت خویش تلاش می‌کنند. به هر حال، واقع‌گرایان دولت را چون مفهومی واحد در نظر می‌گیرند، یعنی معتقدند که دولت، دولت است و نیازی به توضیح و تبیین ندارد. به عبارت دیگر دولت نیاز به تئوریزه شدن ندارد؛ چرا که خود درباره خویش صحبت می‌کند و لذا دولت امری مفروض در نظر گرفته شده و هیچ سؤال و شبهه تئوریک درباره آن مطرح نشده است.

پارادایم کثرت‌گرایی نیز اگرچه به دولت - محور بودن واقع‌گرایی انتقاد ورزید اما خود نیز به مفهوم‌سازی دولت توجه ننمود. از نظر کثرت‌گرایان، بازیگران غیردولتی همچون شرکت‌های چندملیتی، اتحادیه‌های تجاری، سازمان‌های بین‌المللی، نهضت‌های انقلابی و غیره اهمیت زیادی دارند که کنش‌های متقابل آنها بر سیاست بین‌المللی تأثیر می‌گذارند. مهم‌ترین دستاورد کثرت‌گرایان این است که دولت را یک شیء بسیط و منسجم نمی‌دانند بلکه آن را متشکل از اجزای مختلف می‌شناسند. بر این اساس، دولت متشکل از اجزایی شامل بوروکراسی‌ها، گروه‌های ذی‌نفوذ و افراد عادی است که می‌کوشند در سیاست خارجی تصمیم‌گیرنده باشند یا بر آن تأثیر بگذارند. بنابراین به عقیده کثرت‌گرایان، دولت چنان که واقع‌گرایان معتقدند بازیگری بسیط نیست.

ساختارگرایان به‌عنوان سومین نحلۀ فکری به دولت به‌عنوان عنصری مؤثر در روابط بین‌الملل می‌نگرند. اینان با ارائه نظریاتی چون نظام جهانی، توسعه و توسعه‌نیافتگی و وابستگی، همان نظریۀ مارکسیسم کلاسیک را می‌پذیرند که دولت را به ابزار دست طبقه حاکم تقلیل می‌دهد. از نظر ساختارگرایان این موضوع اهمیت ندارد که دولت چیست و لذا این مکتب نیز همانند دو مکتب پیشین در جهت تئوریزه کردن مفهوم دولت گام برداشته است. به‌طور خلاصه، ساختارگرایی نیز مانند واقع‌گرایی و کثرت‌گرایی، از برداشت جغرافیایی و سرزمینی دولت فراتر نمی‌رود. ساختارگرایان دارای یک استعاره صرفاً جغرافیایی درباره دولت‌ها تحت عنوان دولت‌های مرکز و پیرامون هستند و برای آنها نیز دولت به‌عنوان مشکل و مسئله‌ای که نیاز به توضیح دارد، مطرح نیست.

یکی از نظریه‌پردازانی که تلاش کرد از مفهوم جغرافیایی و مکانی دولت فراتر رود و به بررسی رابطه تاریخی میان شکل‌های مختلف دولت و ساختارهای وسیع فرهنگی و اقتصادی که دولت در آن مشارکت دارد بپردازد، رابرت کاکس است. وی می‌نویسد: «دولت که نقطه تمرکز اصلی تفکر در روابط بین‌الملل است همچنان مفهوم واحدی در نظر گرفته می‌شود یعنی دولت، دولت است. تلاش چندانی در نظریۀ روابط بین‌الملل صوت نگرفته تا مجموعه دولت - جامعه را به‌عنوان یک جزء اساسی روابط بین‌الملل در نظر گیرد. در نتیجه این مطلب که شکل‌های متنوع دولت وجود دارد که نماینده ترکیبات گوناگونی از مجموعه‌های دولت - جامعه هستند، در رشته روابط بین‌الملل مورد اکتشاف و تبیین قرار نگرفته است (Cox, 1986). موضوع اصلی در برداشت کاکس از روابط بین‌الملل این است که دولت‌ها دارای شکل‌های گوناگون تاریخی هستند یعنی دارای ابزارهای مختلف اجرایی، تنظیم، اجبار و هم‌گرایی (پلیس و آموزش) و همچنین دارای بلوک‌بندی تاریخی یا ترکیب طبقاتی هستند که محتوا و محدودیت‌های عمل دولت را مشخص می‌سازد ... به عبارت دیگر، عریف تاریخی واقعیت سیاسی یا عقل دولت بدین شکل صورت می‌گیرد (حاجی یوسفی، ۱۳۷۸). در دهه ۱۹۸۰ نیز تلاش‌هایی برای تئوریزه کردن مفهوم دولت - ملت به‌عمل آمد. افرادی چون *تلا اسکاج پل*، *مایکل مان* و *آنتونی گیلنز*، به‌دنبال ارائه مدل جایگزین دولت - محور بودند و برای تکامل و ارتقای مفهوم دولت تلاش نمودند که البته در این مقاله امکان طرح آنها وجود ندارد (حاجی یوسفی، ۱۳۷۸).

آنچه از مطالعات بالا برمی‌آید آن است که دولت باید تعریف شود و مفهوم دولت در تحلیل سیاست خارجی و روابط بین‌الملل نیز کاربرد اساسی یابد. اگر چنانچه دولت را به عوامل ملی و اجتماعی شکل‌دهنده‌اش مرتبط سازیم و به محیطی که در آن قرار گرفته و با محدودیت‌ها و ساختارها روبرو می‌شود نیز توجه نماییم، می‌توانیم از تلاش تئوریک جدیدی

در روابط بین‌الملل صحبت کنیم. توجه به دولت با نگاهی «وبری» که دربرگیرنده انحصار قدرت و سیطره است، در کنار توجه به عوامل تاریخی و اجتماعی سازنده دولت، ماهیت آن را تبیین می‌کند و طبعاً پرداختن به ماهیت دولت خود می‌تواند تحلیل در روابط بین‌الملل را متحول سازد.

از این‌رو، در این مقاله بر ماهیت دولت اسرائیل به‌عنوان مهم‌ترین عامل تأثیرگذار بر سیاست خارجی این کشور تمرکز می‌نماییم. *عبد الوهاب المسیری* از جمله معدود پژوهشگرانی است که به ماهیت دولت اسرائیل توجه کرده است. وی معتقد است پارادایم گروه کارکردی بر اجتماعات یهودی تطبیق می‌کند و دولت صهیونیستی یک نمونه دولت کارکردی است (المسیری، ۱۳۷۸). از دید او گروه کارکردی اقلیتی از مردم است که از خارج به جامعه وارد شده و یا از خود جامعه انتخاب شده که به‌واسطه کارکرد ثابت، محدود و انتزاعی‌شان (شغل، حرفه و غیره) و نه به‌واسطه ویژگی‌های انسانی‌شان تعریف می‌شوند. آنها دارای مشاغل یا کارکردهای خاص هستند که اعضای جامعه میزبان (اکثریت) به دلایلی از انجام دادن آن خودداری می‌ورزند یا نمی‌توانند انجام دهند. روابط میان جامعه میزبان و گروه کارکردی به‌صورت رابطه استعمارگر و استعمارشونده نیست، بلکه رابطه‌ای عقلانی، قراردادی و منصفانه بوده که در آن هر طرف به اهداف خود رسیده و معامله‌ای منصفانه انجام داده است. در این حالت، اعضای گروه کارکردی، نیروی تولید به‌حساب نمی‌آیند، بلکه ابزار تولید تلقی می‌شوند. پس از اینکه جامعه میزبان، اعضای گروه کارکردی را دعوت کرد، آنان را از طریق اسکانشان در گتوها (یک محله خاص) و یا به‌صورت نمادین (علائم و لباس‌های مخصوص، زبانی مخصوص و یا حتی دکترین دینی و یا مذهب مخصوص) منزوی می‌نماید. در این حالت جامعه می‌تواند بلافاصله از این افراد استفاده کامل و مطلوب کرده و آنها را به‌شکلی مطمئن به‌عنوان عناصر خارجی پایدار و یا اقامت‌کنندگانی مفید و در عین حال مقطعی، در دسترس داشته باشد.

اعتقاد گروه کارکردی همچنان فرضیه سرزمین مقدس خود را با روشی خاص تبیین می‌کند. آنها خود را به موطنی مقدس و آبا و اجدادی منسوب می‌نمایند که این موطن ممکن است واقعی یا خیالی باشد (مانند چین و یا کوه صهیون در اسرائیل). آنها معتقدند از این سرزمین آمده‌اند و بالاخره نیز به آنجا باز خواهند گشت. موضوع بسیار مهم این است که با وجود تمایز ساختاری گروه کارکردی از جامعه و حس باطنی آنها مبنی بر جدایی از «دیگران» و نیز به‌رغم تصورات آنها مبنی بر داشتن هویتی مستقل و جدا از جامعه، هویت عینی آنها نشئت گرفته از جامعه‌ای است که به‌واقع در آن زندگی می‌کنند نه از مذهب یا موطن فرضی که خود را بدان منتسب می‌نمایند. این هویت دوگانه برای اعضای گروه کارکردی ضروری

است؛ چراکه آنها را قادر می‌سازد در جوامعی که زندگی می‌کنند، به‌طور مؤثر فعالیت کنند و به زندگی خود ادامه دهند؛ درحالی‌که خارج از آن واقع شده‌اند.

از دید/المسیری، جایگاه یهودیان در تمدن غرب به‌عنوان یک طبقه نبوده است؛ بلکه اساساً آنها یک کارکرد بوده‌اند. به عبارت دیگر یهودیان بدون تردید نیروی تولید نبودند بلکه ابزار تولید به‌شمار می‌رفتند. به‌طور خلاصه می‌توان گفت پیوندها و روابط میان یهودیان و جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کردند قراردادی، فایده‌گرایانه، خشتی و عینی بوده است. هیچ عشق یا نفرت متقابلی میان دو گروه وجود نداشته و مبنای عمل متقابل تنها فایده‌مندی بوده است. تا زمانی که هریک از طرفین، طرف دیگر را قابل استفاده می‌دید، روابط ادامه می‌یافت. هنگامی که جوامع غربی گروهی از یهودیان را در درون خود پذیرفتند تا نقش یک گروه کارکردی را ادامه دهند، با جدا کردن محل استقرارشان و از طریق لباس‌های مخصوص و حتی با استفاده از علائم ویژه، از دیگر اعضای جامعه دور کردند.

اعضای جامعه یهودیان گاه زبانی مخصوص به خود داشتند (یدیش) و طبیعتاً به مذهبی متفاوت اعتقاد داشتند. این وضعیت سبب شد اعضای اجتماعات یهودی، کاملاً از مردم جامعه میزبان منزوی شوند. این دلایل، طبعاً آنها را در نظر مردم منفورتر نشان می‌داد. این نفرت سبب شد یهودیان ناامنی بیشتری احساس کنند و خود را به طبقه حاکم که از آنها استفاده می‌کرده نزدیک‌تر گردانند تا از خشم توده در امان بمانند. این فرایند موجب تعمیق انزوای آنها از کل جامعه شد.

انزوایی که به‌وسیله جامعه و از خارج تحمیل شده بود، تبدیل به حس بیگانگی و عقده برتری‌طلبی عمیق در میان یهودیان گردید. شماری از عقاید و نظریه‌ها (مانند دکترین انسان‌های برگزیده) و مناسک (پرهیز از غذا و قوانین تطهیر و غیره) و منسوب کردن خود به کشور یا خاستگاهی فرضی (صهیون - ارض اسرائیل) این حس را در میان آنها تقویت می‌کرد. این انزوای اساسی و این حس عمیق بیگانگی، بی‌قدرتی و مجزا بودن از زمان و مکان در میان اعضای گروه کارکردی یهودی، نیاز به داشتن هویتی مستقل را تشدید کرد. اما واقعیت این بود که این هویت به‌اصطلاح مستقل، چیزی جز تراوشات ذهنی آنها نبود، زیرا هویت عینی و واقعی آنها در کنش متقابل و روزمره با فرهنگ جامعه میزبان و نه مستقل از آن، شکل گرفت. بنابراین باوجود ادعای یهودیان مبنی بر اینکه آنها متمایز، بی‌نظیر و درحقیقت برگزیده‌اند، باید گفت آنها در جوامع مورد نظر حل شده بودند.

عبدالوهاب المسیری سپس به دولت یهودی می‌پردازد. وی در تعریف صهیونیسم از فرمول جامع و بنیادین صهیونیسم صحبت به‌میان می‌آورد. تعریف او از صهیونیسم دارای پنج عنصر اساسی است:

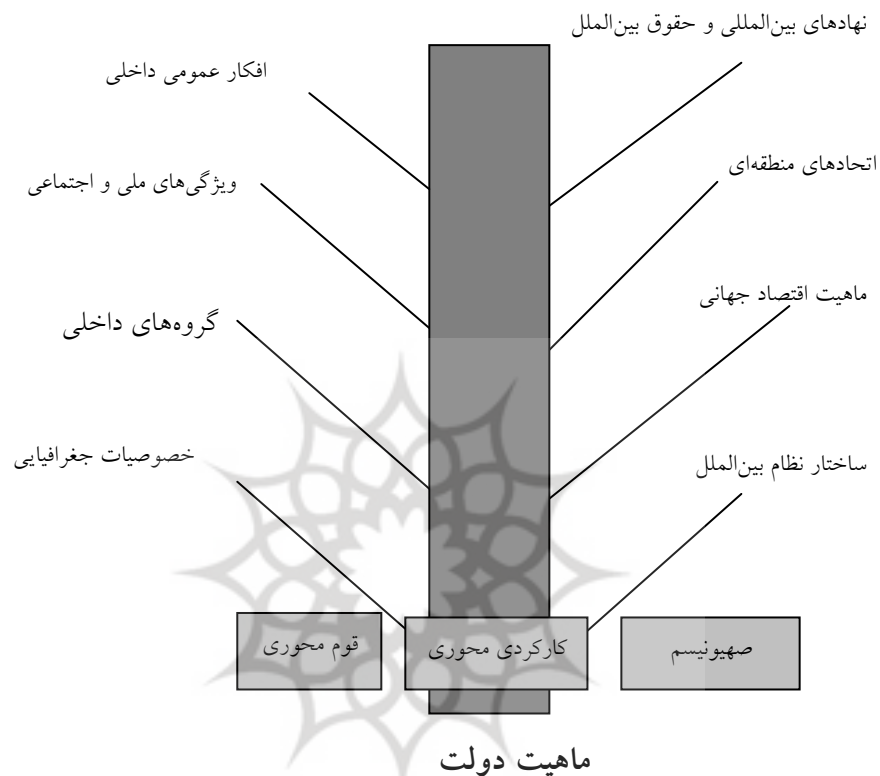
۱. یهودیان مردمانی ارگانیک بوده و تعلق ارگانیک به فلسطین دارند و بنابراین متعلق به تمدن غرب نیستند؛
 ۲. در مبحث صهیونیسم و یهودستیزی، آنها گروه کارکردی بدون کارکرد بوده و قومی تبعیدی و طفیلی محسوب می‌شوند؛
 ۳. برای تبدیل این افراد طفیلی به افرادی فایده‌مند باید آنها را به هر سرزمینی ممکن در خارج از اروپا منتقل کرد (فلسطین؛ به دلیل اهمیت راهبردی این سرزمین برای غرب)؛
 ۴. این قوم تبعیدی باید در فلسطین ساکن می‌شد و مردم بومی آنجا را بیرون می‌کرد (نابودی ملت میزبان یا غصب و اشغال سرزمین)؛
 ۵. قوم تبعیدی در محل سکونت جدید، باید دولتی تشکیل می‌داد و به‌عنوان پایگاهی برای ابرقدرت‌های غربی و سنگری برای دفاع از منافع غرب در منطقه فعالیت خود را آغاز می‌کرد. قدرت‌های غربی نیز از دولت جدید حمایت و دوام و قوام آن را تا زمانی که کارکردش (حفظ منافع غرب) استمرار داشت، تضمین می‌کردند.
- المسیری دولت جدید را دولتی کارکردی نامیده و در واقع، شکل بازتولید شده گروه کارکردی یهودیان دانست که بسیاری از مشخصات گروه‌های کارکردی را دارا می‌باشد. در ادامه نویسنده به دلایل انتخاب یهودیان برای استقرار در فلسطین توسط غرب اشاره می‌کند. وی بر این اعتقاد است که مهم‌ترین کارکرد دولت اسرائیل تاکنون نه کارکرد اقتصادی، بلکه کارکرد نظامی بوده است. از دیدگاه غرب، امتیازاتی که دولت کارکردی دارد نه اقتصادی بلکه راهبردی است. این پدیده همانند دژی کم‌هزینه با هدف دفاع از منافع غرب عمل می‌کند. ایالات متحده حدود ۳۰ میلیارد دلار به پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) می‌پردازد، بنابراین، ارائه ۴ میلیارد دلار کمک سالانه به اسرائیل بسیار ناچیز است. استفاده ابزاری از دولت کارکردی صهیونیستی در روابطی که این دولت با غرب دارد و نیز در کمک‌های مالی سخاوتمندانه‌ای که دریافت می‌کند، مشخص است. این دولت نمی‌تواند بدون اتحاد با غرب و دریافت یارانه از آن باقی بماند و البته بدیهی است که این کمک‌ها تا زمانی ادامه خواهد یافت که کارکردهای مورد انتظار غرب را اجرا نماید.*
- شعار صهیونیستی سرزمین بدون ملت (فلسطین) برای مردمی بدون سرزمین (یهودیان) گویای این نکته است که فلسطین خارج از زمان و مکان واقع شده و در حقیقت منتظر سکنه اصلی خود می‌باشد. طبق این شعار، یک یهودی عضوی از مردم بدون تاریخ و آواره است که بالاخره در سرزمینی مستقر خواهد شد که خارج از زمان و مکان است. سرزمین بدون ملت همان صهیون است. کشوری که گروه کارکردی همیشه رویای بازگشت به آن را در پایان زمان داشت. پایان زمان و تاریخ در مورد منطقه صهیونیستی از می ۱۹۴۸ آغاز شد. بدیهی است

مردم بدون سرزمین در واقع قومی سرگردان و مردمی آواره‌اند که هویتشان متفاوت بوده و نمی‌توانند در هیچ کشوری به‌جز فلسطین، ریشه داشته باشند. مردم بدون سرزمین، متعلق به سرزمین بدون مردم هستند. به هر حال این تفکر صهیونیستی است که به‌عنوان یک ایدئولوژی، مردمی متشکل را با هویتی سازمان‌یافته به تصویر می‌کشد و ادعا می‌کند که می‌خواهد آنها را به سرزمین «افراد بی‌ریشه» ببرد تا آنها نیز به‌طور عادی قدرت تولید داشته و مردمی مانند مردم دیگر شوند و انسان‌های عادی باشند. بدین ترتیب، می‌توان استدلال کرد دولت صهیونیستی بسیاری از ویژگی‌های گروه کارکردی را دارد و آنچه بر گروه کارکردی مترتب است، بر دولت کارکردی صهیونیست نیز مترتب می‌شود.

توجه به عنصر ماهیتی دولت اسرائیل از یک سو و توجه به ماهیت دولت در روابط بین‌الملل و پرداختن به دولت و ماهیت و ذات آن از سوی دیگر مبنای نظری اهمیت ماهیت دولت اسرائیل در شکل‌گیری سیاست خارجی این کشور را تشکیل می‌دهد. به عبارت دیگر، مطالعه ویژگی‌ها و خصوصیات ذاتی دولت اسرائیل که برخاسته از عوامل متعددی بوده است، می‌تواند مطالعه سیاست خارجی اسرائیل را که به‌زعم اکثر تحلیلگران استثنایی است، با جامعیت همراه سازد. از سوی دیگر، توجه به ماهیت دولت در مطالعات روابط بین‌الملل و سیاست خارجی می‌تواند به ظهور تحلیل‌های جدید در خصوص سیاست خارجی اسرائیل بینجامد.

بنابراین، مدل ارائه شده جهت مطالعه سیاست خارجی اسرائیل و بررسی عوامل مؤثر در شکل‌گیری آن، با عوامل داخلی و بین‌المللی تکامل یافته است. ویژگی اصلی مدل ارائه شده، صرف نظر از پرداختن به تک‌تک عوامل مؤثر در شکل‌دهی سیاست خارجی اسرائیل، اهمیت دادن به عامل ماهیت دولت است که با الهام از نوشته‌های مایکل برچر و عبدالوهاب المسیری استنباط گردیده است. توجه به ماهیت دولت در مقاله حاضر از ویژگی‌های بدیع مقاله به‌شمار می‌رود زیرا در ادبیات سیاست خارجی اسرائیل به‌ندرت مورد توجه واقع شده است. بنابراین، مدل تحلیلی پیشنهادی مقاله جهت مطالعه سیاست خارجی اسرائیل به شرح زیر می‌باشد:

مدل تحلیلی سیاست خارجی اسرائیل



۶. نتیجه

در این مقاله به دنبال ارائه مدلی برای تبیین سیاست خارجی دولت اسرائیل به عنوان دولتی خاص برآمدیم. این تلاش براساس این ادعا صورت گرفت که نظریه‌های قدرت - محور و عام سیاست خارجی به سبب عدم توجه به ویژگی‌های خاص برخی دولت‌ها نمی‌توانند در تبیین سیاست و رفتار خارجی آنها موفق باشند. از جمله این دولت‌ها در واقع دولت اسرائیل است که ویژگی‌ها و خاص بودن آن را در مقاله توضیح دادیم. برای ارائه مدل مجبور به بررسی تفصیلی ادبیات سیاست خارجی به شکل عام از یک سو و ادبیات سیاست خارجی اسرائیل به شکل خاص از سوی دیگر بودیم. همانطور که ملاحظه شد، مکاتب مختلف روابط بین‌الملل در خصوص چگونگی شکل‌گیری سیاست خارجی نظرات متعدد ارائه کردند. تئوری‌های خرد، کلان و تلفیقی در این مقاله مورد توجه قرار گرفت و نکات ضعف و قوت هریک بر شمرده

شد. سپس نظریه‌های مختلف در خصوص سیاست خارجی اسرائیل مورد بررسی قرار گرفت. در ادامه به عوامل مؤثر در شکل‌گیری سیاست خارجی اشاره شد و با استفاده از عوامل ارائه شده به ارائه مدلی تحلیلی جهت مطالعه سیاست خارجی اسرائیل دست یافتیم. در مدل ارائه شده ماهیت دولت اسرائیل به‌عنوان متغیر مستقل تعریف گردید و متغیرهای میانی خارجی (ساختار نظام بین‌الملل، ماهیت اقتصاد جهانی، اتحادهای منطقه‌ای، نهادهای بین‌المللی و حقوق بین‌الملل) و داخلی (خصوصیات جغرافیایی، گروه‌های داخلی، ویژگی‌های ملی اجتماعی و افکار عمومی داخلی) به‌عنوان عوامل تأثیرگذار فرعی مورد تعریف قرار گرفت. بدیهی است گام بعدی در انطباق این مدل بر سیاست خارجی اسرائیل در یک مورد خاص مانند سیاست خارجی این کشور در قبال ایران، اعراب یا مسئله فلسطین و غیره می‌باشد که نیاز به تحقیق جداگانه دارد.

منابع و مأخذ:

الف. فارسی:

۱. المسیری، عبدالوهاب (۱۳۷۸)، «گروه کارکردی یهودی و دولت کارکردی صهیونیست»، ترجمه امیر محمد حاجی یوسفی، فصلنامه مطالعات فلسطین، شماره ۲، زمستان.
۲. باربر، جیمز و مایکل اسمیت (۱۳۷۴)، ماهیت سیاست‌گذاری خارجی، ترجمه حسین سیف‌زاده (تهران: قومس).
۳. حاجی یوسفی، امیرمحمد (۱۳۷۸)، «مفهوم‌سازی‌های مختلف دولت در نظریه روابط بین‌الملل با تأکید بر دیدگاه رابرت کاکس»، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، مهر و آبان.
۴. حاجی یوسفی، امیرمحمد (۱۳۸۱)، «نظریه والتز و سیاست خارجی ایران: مطالعه مقایسه‌ای دوران جنگ سرد و پساجنگ سرد»، فصلنامه سیاست خارجی، زمستان.
۵. حاجی یوسفی، امیرمحمد (۱۳۸۰)، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در پرتو تحولات منطقه‌ای (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی).
۶. سریع‌القلم، محمود (۱۳۷۹)، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران (تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک).

ب. خارجی:

1. Beasley, Ryan et al. (2002), **Foreign Policy in Comparative Perspective: Domestic and International Influences on State Behavior** (New York: CQ Press).
2. Brecher, Michael (1972), **The Foreign Policy System of Israel: Settings, Images, Process** (New Haven: Yale University Press).
3. Clarke, M. and B. White, (1981) **An Introduction to Foreign Policy Analysis** (London: G.W. & Hesketh).
4. Couloumbis, T. and James Wolf (1990), **Introduction to International Politics** (Englewood: Prentice-Hall).
5. Cox, Robert, (1986) "Social Forces, States, and World Orders: Beyond International Relations Theory" in **Neorealism and Its Critics**, edited by R. Keohane (New York: Columbia University Press).
6. Dowty, Alan, (1998) **The Jewish State: A Century Later** (Berkeley: University of California Press).
7. Dowty, Alan, (1999) "Israeli Foreign Policy and the Jewish Question", **MERIA**.

8. Freedman, Robert, ed. (1998), **The Middle East and the Peace Process: The Impact of Oslo Accords** (Gainesville: University Press of Florida).
9. Freedman, Robert, ed. (2000), **Israel's First Fifty Years** (Gainesville: University Press of Florida).
10. Hanrieder, Wolfram, (1962) "Actor Objectives and International Systems", in A. Wolfers ed., **Discord and Collaboration: Essays on International Politics** (Baltimore: Johns Hopkins University).
11. Hanrieder, Wolfram, (1967) "Compatibility and Consensus: A Proposal for the Conceptual Linkage of External and Internal Dimensions of Foreign Policy", **The American Political Science Review**, 61, No. 4, p. 971-982.
- Hinnebusch, Raymond, (2003) **The International Politics of the Middle East** (Manchester: Manchester University Press).
12. Holsti, K.J., (1995) **International Politics** (Englewood Cliffs: PrenticeHall).
13. Jones, Clive, (2001) "The Foreign Policy of Israel", in Hinnebusch, Raymond and A. Ehteshami, (eds), **The Foreign Policies of Middle East States** (London: Lynne Reinner).
14. Jones, Clive and E. Murphy, (2002) **Challenges to Identity, Democracy and the State** (NewYork: Routledge).
15. Karsh, Efraim, (2004) **Israel: The First Hundred Years**, 4 volumes (London: Frank Cass).
16. Korany, Bhagat, (1974) "Foreign Policy Models and their Empirical Relevance to the Third World Actors: A Critique and an Alternative", **International Social Science Journal**.
17. Macridis, Roy, ed. (1992) **Foreign Policy in World Politics** (Englewood Cliffs: Prentice-Hall).
18. Morgenthau, Hans, (1954) **Politics among Nations** (NewYork: Knopf).
19. Persaud, Randolph, (2001) **Counter-Hegemony and Foreign Policy** (NewYork: State University of NewYork)
20. Ramazani, R. (1966) **The Foreign Policy of Iran, 1500-1941** (Charlottesville: University Press of Virginia)
21. Rynhold, Jonathan, (2007) "Cultural Shift and Foreign Policy Change: Israel and the Making of the Oslo Accords", **Cooperation and Conflict: Journal of the Nordic International Studies Association**, 42,4.
22. Rosenau, James, (1967) **Domestic Sources of Foreign Policy** (NewYork: The Free Press).
23. Rosenau, James, (1971) **The Scientific Study of Foreign Policy** (NewYork: The Free Press).
24. Seliktar, Ofira, (1986) **New Zionism and the Foreign Policy System of Israel** (Carbondale: Southern Illinois University Press).
25. Sofer, Sasson, (2004) "Towards Distant Frontiers: The Course of Israeli Diplomacy", in E. Karsh, ed., **Israel: The First Hundred Years**, (London: Frank Kass).
26. Sofer, S., (1998) **Zionism and the Foundations of Israeli Diplomacy** (Cambridge: Cambridge University Press).
27. Waltz, K., (1979) **Theory of International Politics** (Readings: AddisonWesley Pub.Co).